



کاروان گذشت

ران بد سارتر
مترجم: حسین کسمایی



سرشناسه: سارتر، ژان پل، ۱۹۰۵-۱۹۸۰ م.
Jean-Paul Sartre
 عنوان و نام پدیدآور: کار از کار گذشت:
 مشخصات نشر: تهران: آریاتبار، ۱۳۹۵.
 مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۳۵۹-۳-۷
 فهرست نویسی: فیپا مختصر
 یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
 یادداشت: <http://opac.nlai.ir>
 یادداشت: فهرستنویسی کامل اثر در نشانی
 عنوان اصلی: les jeux sont faits.
 شماره افزوده: کسمایی، حسین بن محمد ابراهیم، ۱۲۸۴-۱۳۳۹ ق.
 کتبشناسی ملی: ۳۸۵۸۱۳۴

نشر: پوهن. آ. ب. تبار

کار از کار گذشت

نویسنده: ژان پل سارتر

ترجمه: حسین کسمایی

مدیر تولید: روحانه تبار

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: اول ۱۳۹۶

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۳۵۹-۳-۷

نشانی: تهران، خیابان لبافی نژاد، بین خیابان ابوریحان و ...

پلاک ۱۴۶ واحد ۲۵، تلفن: ۰۹۱۲۲۸۴۷۱۰۳-۶۶۴۶۵۲۵۵

r_tabaar@yahoo.com

کلیه حقوق این کتاب برای انتشارات آریاتبار محفوظ است.

حامی فرهنگی: باشگاه اهل کتاب

مقدمه

فلسفی اگزیستانسیالیسم یا اصالت وجود در سال‌های اخیر رواج بسیاری یافته و پیروان بسیاری دارد. خود جمع آورده است. لیکن این فلسفه از لحاظ اصول، جدید نیست و مدت‌هاست فیلسوفانی چه در غرب و چه در شرق و حتی خود ایران پیرو آن بوده و با نثری اختلاف به همان اصولی قائل بوده‌اند که امروز این اندازه طرفدار پیدا نموده است پس بدون شک عامل محیط و شرایط امروزی در شیوع این فلسفه که در تلاش است فکر بشر را از چنگال قید و نیرنگ و فریب رها سازد اثری به‌ترا داشته و تسلی که در اثر دو جنگ عالم‌گیر پی در پی به بیهودگی وجود انسانی و تحقیر موجود پی برده است بهتر از نسل‌های دیگر معنی اضطراب و آلهه و تنهایی و بیچارگی بشر را درک می‌کند.

اگزیستانسیالیست‌ها عقیده دارند در تمام دوره‌های تاریخ همه مردم بلااستثنا کم و بیش احساس می‌کرده‌اند که وجود به جایی متکی نیست و فقط بیم و هراس از مجهولات انسان را وادار به قبول و اعتقاد به بعضی قیودات می‌نماید - یعنی عقیده دارند که سوءنیت بر معتقدات همیشه حکمفرما بوده و خواهد بود - به عقیده اگزیستانسیالیست‌ها اعتقاد یعنی سوءنیت زیرا بشر هرگز رمز وجود را چنان که هست نمی‌تواند درک نماید و چون اعتقاد خود نوعی توجیه وجود می‌باشد پس شخص معتقد که به اصول معینی پایبند

است قطعاً سوءنیت دارد، خواه این اصول مذهبی باشد یا مرامی و مسلکی. پیروان این فلسفه با تعصب از هر کجا که ناشی شود و به هر چه متکی باشد مخالفند و عقیده دارنده که شخص متعصب از لحاظ وجود خود و در باطن خویش متعصب نیست بلکه چنین وانمود می‌کند و همین تظاهر عین سوءنیت است.

بنابراین لازم است قبل از این که خوانندگان شروع به خواندن این داستان فلسفی که از تألیفات بزرگ‌ترین فیلسوف اگزیستانسیالیست عصر حاضر است بنمایند مختصری درباره این مطلب بحث کنیم و مخصوصاً معیار سازیم که اگزیستانسیالیست چیست؟ زیرا اولاً مفهوم این کلمه اگر چه در این واژه بسیار مشهور شده است ساده نیست و ثانیاً اگزیستانسیالیسم انواع مختلف دارد که در نظر اول حتی معارض یکدیگر می‌باشند. غرض ما از این بحث این است که تا به تعریف دقیقی از اگزیستانسیالیسم بنماییم که در مورد انواع مختلف آن صادق باشد.

از همان قدم اول متفکرین اگزیستانسیالیست درباره‌ی موضوع فلسفه خود اختلاف دارند و به سه دسته متمایز تقسیم می‌شوند:

۱- دسته‌ی کی‌یرکه گور^۱ و ژاسپرس^۲ این دسته متقدمین هستند که مطالعه در وجود واضح می‌سازد که فلسفه به هیچ وجه قابل تبیین و معییر به سیستم نیست و نمی‌توان اصولی برقرار نمود که درباره‌ی موجودات مختلف صادق باشد بلکه هر موجودی را باید از لحاظ ذات فردی خویش تجربه و تحلیل نمود و مطالعه کرد و سایر اصول فلسفی تابع این تدقیق و مطالعه می‌باشد.

۲- دسته‌ی هایدگر^۳، هایدگر و پیروانش نظر دسته‌ی فوق را باطل می‌دانند و می‌گویند صحیح است که باید ابتدا به تحلیل ذات فردی موجود پرداخت و از

1 . Kierkegaard.

2 . Jaspers.

3 . Hiedegger

عمومیت دادن در مرحله‌ی ابتدایی خودداری کرد لیکن پس از آنکه این تحلیل انجام یافت می‌توان بر اساس آن فلسفه‌ای تدوین کرد که درباره "هستی" به معنی اعم صادق باشد - به این دلیل است که "هایدگر" خود را اگزیستانسیالیست نمی‌داند زیرا درست است که فلسفه او از وجود شروع شده لیکن از آن گذشته و به "هستی" به معنی اعم رسیده است - ژان پل سارتر فیلسوف معاصر هم از لحاظ این که خواسته است با مطالعه در نموده‌ها فلسفه‌ای بنا کند که درباره‌ی "هستی" به معنی اعم صادق باشد تا اندازهای پیرو هایدگر است. گابریل مارسل^۱ متفکر معروف اگزیستانسیالیست هم اگر چه تا به حال فقط به تحلیل وجود از لحاظ ذات فردی آن پرداخته است ولی ظاهراً چنانچه از نوشته‌هایش برمی‌آید بی‌میل نیست فلسفه‌ای به معنی اعم وضع نماید.

۳- دسته‌ی کامو^۲ و سارتر^۳ این دو فیلسوف که به هیچ وجه خود را اگزیستانسیالیست نمی‌دانند وجه اشتراکی که با اگزیستانسیالیست‌های واقعی دارند این است که اساس وجود جهان را پوچی و بیهوده می‌دانند حتی در این اصل هم بین این دو نفر و ژان پل سارتر اختلاف فاحشی وجود دارد مثلاً آلبر کامو بیهودگی وجود بشر را در اثر اختلاف او با عالم می‌داند و می‌گوید که بشر احتیاج به تفکر دارد و همیشه عقل را هادی خود قرار می‌دهد در حالی که نموده‌های جهان مثل مرگ و غیره قابل توجه و عبیر عقلانی نیست و این ضدیت بین انسان و جهان منشاء پوچی و بیهودگی وجود است در حالی که سارتر بیهودگی و پوچی وجود را اساسی و ناشی از خود وجود می‌داند.

پس با این ترتیب ملاحظه می‌نماییم که بعضی اگزیستانسیالیست‌ها عقیده دارند که باید مستقیماً ذات فرد یعنی انسان را مطالعه نموده و اساس

1 . Gabriel Marcel

2 . Camus

3 . Bataille

کار را تجربه نفسانی قرار داد و بعضی دیگر عقیده دارند که وجود آن طوری که فلاسفه تصور می‌کردند تجلی و کمال ماهیت نیست بلکه واقعیتی است که اسبق بر ماهیت می‌باشد.

اگر بخواهیم هر فیلسوفی که مبدأ فلسفه خود را مطالعه و مذاقه در وجود انسان قرار داده است اگزیستانسیالیست بدانیم تعداد فلاسفه این مکتب بی‌شمار خواهد بود و حتی سنت اگوستین و پاسکال و افلاطون و سقراط را هم می‌توان اگزیستانسیالیست دانست وقتی سقراط می‌گوید "خودت را بشناس" بنابر تعریف فوق اگزیستانسیالیست است.

اگرچه با وجود محدود مشخص‌تری برای فلاسفه این مکتب قایل شد و از
آگزیستانسالیست تشریفی به دست آورد که دقیق‌تر و لطیف‌تر باشد.

اولاً این نکته را باید در نظر داشت که تنها مطالعه مستقیم در وجود انسان برای اگزیستانسیالیست بودن کافی نیست بلکه شرط اساسی این است که این مطالعه صورت علمی نداشته فقط تجربی باشد یعنی باید هدف این مطالعه کشف رمز وجود منکشف باشد این عقیده "کی پرکه گور" اگزیستانسیالیست معروف دانمارکی است که می گفت تجزیه و تحلیل وجود انسان منفرد هرگز ما را به وجود به معنی کلی رهبری نمی نماید اگزیستانسیالیست واقعی در وجود خودش غرق است و از مطالعه نفس خویش هرگز فارغ نمی گردد حتی سخن گفتن هم به عقیده ی "کی پرکه گور" غفلت از مطالعه در ذات خویش است و به همین علت واقعیات فلسفی ندارد یعنی در موقع سخن، انسان از مطالعه در وجود خویش دست کشیده است و بنابراین اگزیستانسیالیست نیست است - اگزیستانسیالیست واقعی ساکت است و حتی با خودش هم سخن نمی گوید - سارتر و هایدگر با این عقیده همراه نیستند و می گویند انسان پس از مطالعه در نفس خود خواهد توانست با دقت در نموده ها اساس وجود به معنی اعم را درک نماید.

پس یک اصل کلی که مورد اتفاق کلیه اگزیستانسیالیست‌ها است تجزیه و تحلیل وجود منفرد است.

اصل اساسی دیگری که مورد اتفاق اگزیستانسیالیست‌هاست این است که وجود منفرد را واقعیتی می‌دانند که به هیچ وجه نمی‌توان از خارج درک کرد - یعنی می‌گویند هیچ کس نمی‌تواند از وجود کس دیگر مطلع باشد و نمی‌تواند آنچه از دقت در وجود خود کشف نموده است در مورد سایرین نیز صادق بداند. هر انسان وجودی است مشخص که تحت هیچ قانون کلی قرار نمی‌گیرد و موضوع علمی واقع نمی‌شود - اگزیستانسیالیست‌ها می‌گویند علم عبارت از دسته‌بندی موده‌هاست و از این لحاظ به کلی خوض و غور در کیفیت وجود مغایرت دارد زیرا هر وجود مشخص و متغایر با وجود دیگر است - جمادات و نباتات و حتی حیوانات می‌تواند با علم شناخت ولی آنچه را که می‌شناسیم و می‌دانیم نمود آنها است و به هیچ وجه چگونگی هستی آنها را درک نمی‌کنیم - در مورد انسان مسئله صورت دیگری دارد در مورد کلیه‌ی موجودات غیرانسان ما یقین داریم ماهیت آنها بر وجود ایشان اسبق است مثلاً شما قبل از این که میزی بسازید طرح آن را در فکر خود حاضر می‌کنید و سپس آن را به وجود می‌آورید پس در مورد میز ما ملاحظه می‌کنیم اول ماهیت میز خلق می‌شود و سپس وجود او ظاهر می‌گردد لیکن در مورد انسان این طور نیست. فرد بشر اول به وجود می‌آید و سپس ماهیت خود را به عنوان کسی که خود می‌خواهد انتخاب می‌کند و این انتخاب دایمی و لاینقطع است. وجود بشر چون در حین وجود داشتن دائماً در حال تغییر و تحول است و این تغییر و تحول غیرقابل پیش‌بینی و حدس زدن می‌باشد چطور ممکن است قبل از وجود داشتن بتوان ماهیت آن را تعریف نمود. وجود بشر وجود نو ظهوری است که دائماً ابتکار و تازگی خود را حفظ می‌کند و به همین دلیل نمی‌توان آن را به تبعیت علم درآورد و محکوم جبریت دانست.

پس ملاحظه نمودیم که نه فقط وجود فرد بشر بر ماهیت او اسبق است بلکه همین واقعیت وجود او ماهیت او است یا بهتر بگوییم وجود همان ماهیت است منتهی وقتی از لحاظ واقعیت مورد ملاحظه قرار می‌گیرد آن را "وجود" و موقعی که در برابر فکر و شعور ظاهر می‌شود آن را "ماهیت" می‌نامیم.

لیکن به عقیده ژان پل سارتر وجود مطلقاً قبل از ماهیت قرار دارد و برکنار از آن منطبق نیست، زیرا سارتر می‌گوید که وجود انسان همان شعور علم به وجود است.^۱ و طبق تعریفی که سارتر می‌کند این شعور همان عدمی است که هستی نسبت به آن سنجیده می‌شود و از این لحاظ بر ماهیت اسبق می‌باشد زیرا تا این "عدم" که اصل وجود انسان است مجسم نگردد تفکر صورت‌پذیر نیست و پیدایش ماهیت هم فقط در اثر تفکر صورت‌پذیر می‌باشد یعنی برای درک "ماهیت" ابتدا باید آن را به اعتبار وجود سنجید بنابراین اولویت وجود بر ماهیت مسلم می‌گردد.

از آنچه گذشت چنین نتیجه می‌گیریم که هر متفکری که "وجود بشر را اسبق و اولی بر ماهیت او بداند و عقیده داشته باشد که این وجود از لحاظ قدرت انتخاب و بی مثل و منحصر به فرد بودن تحت قاعده و علم در نمی‌آید و همیشه جنبه‌ی شگفت و غیر قابل پیش‌بینی را حفظ می‌نماید" از دسته اگزیستانسیالیست‌ها است.

خلاصه اینکه متفکر اگزیستانسیالیست از لحاظ اصول نمی‌تواند راجع به "وجود" اظهار نظر نماید و فلسفه‌ای بنا نماید که چگونگی وجود را بیان کند. اگر چنین کرد بر خلاف نکته اصلی و مسلم اگزیستانسیالیسم رفتار نموده است.

پس اگزیستانسیالیسم بیشتر جنبه هنری دارد یعنی از درون موجود حکایت می‌کند و هرگز کوشش نمی‌کند به اکتشافات خویش جنبه علم بدهد به همین دلیل هم فلاسفه اگزیستانسیالیست بهتر توانسته‌اند افکار خود را در خلال آثار هنری خویش ظاهر سازند و همه‌ی آنها بدون استثنا معتقدات خود را به وسیله نوشته‌ها و مصنوعات خود بیان می‌نمایند.

کتابی که در صفحات بعد از نظر خوانندگان می‌گذرد اثر متفکر معروف اگزیستانسیالیسم ژان پل سارتر می‌باشد و موضوع آن برای سینما تهیه شده است.

غرض نویسنده از تألیف این کتاب واضح ساختن این اصل است که شخصیت انسان تا زمانی که حیات دارد پیوسته در حال تکوین است و از اختیار استفاده می‌کند و ولی این اختیار آزادی مطلق و بدون قید و شرط نیست یعنی فرد بشر در انتخاب آزاد است ولی مجبور است در هر حال انتخابی بنماید و هرگز نمی‌تواند از انتخاب برپاچی کند فرض کنید شما برای رفتن به خانه‌ی خود بتوانید از چند خیابان مختلف طی طریق بنمایید اگزیستانسیالیست‌ها می‌گویند شما مجبورید شما یکی از چند راه را انتخاب کنید ولی در انتخاب هر یک از آنها آزاد هستید حتی اگر از انتخاب هم خودداری نمایید باز هم از اختیار خود استفاده نموده‌اید. "رفتن به خانه" را انتخاب نموده‌اید بشر تا وقتی حیات دارد دائماً از این اختیار استفاده می‌کند و مفهوم حیات همین انتخاب است زیرا در موقع زنده بودن انسان صاحب دو وجود است یکی وجود اصلی و باطنی که سارتر آن را *en soi* وجود خود به خودی می‌نامد و دیگری وجود ظاهری که *Pour soi* نامیده می‌شود سارتر می‌گوید در موقع حیات وجود ظاهری ما سعی دارد با وجود باطنی منطبق شود لیکن این انطباق هرگز صورت نمی‌بندد و بشر همیشه گرفتار این کنکاش است. عدم انطباق وجود باطنی و وجود ظاهری را ما مدیون

وجدان یا قوه‌ی شعور می‌باشیم به این معنی که موقعی که شخص درباره‌ی خود فکر می‌کند وجود خویش را مورد تفکر قرار می‌دهد و از این نکته غافل است که همین تفکر عین وجود است یعنی اگر ما نمی‌توانستیم درباره‌ی وجود خویش فکر کنیم از "وجود داشتن" خود بی‌اطلاع می‌بودیم و در واقع وجود نمی‌داشتیم و فقط صاحب "هستی" یعنی en soi می‌شدیم لیکن "جود داشتن" بنا به تعریف "اطلاع از وجود" است ولی این اطلاع هرگز کامل نیست و همیشه با اصل "هستی" فاصله‌ای دارد. این فاصله را سارتر "حلاء درون" و مولد "اضطراب" می‌داند پس فرد بشر تا موقعی که حیات دارد صاحب دو چیز است یکی "هستی" و دیگری "وجود" که همان "اطلاع داشتن" هستی است و در اصطلاح فلسفی سارتر "وجود" انعکاس "هستی" به شدت می‌رود و ضمیر انسان هم "انعکاس منعکس و منعکس کننده" نامیده می‌شود. تفصیل این نظریه در این مختصر نمی‌گنجد و ما فقط به تذکر همین نکته استناد می‌کنیم که سارتر می‌گوید مرگ یعنی "محو انعکاس". او عقیده دارد که در مرگ "هستی" انسان به جای خودش باقی است و ما اصولاً درباره‌ی "هستی مضیق" هستیم تا این اظهاری بنماییم لیکن یقین است که در مرگ "وجود" یعنی "شعور" یعنی "انعکاس" هستی در ضمیر به کلی از بین می‌رود و بنابراین «هستی» و «وجود» یا «وجود باطنی» و «وجود ظاهری» منطبق می‌شوند و دیگر اختیار آزادی در بین نیست و «کار از کار گذشته است».

تا موقعی که انسان زنده است هر لحظه می‌تواند از آزادی خود استفاده نماید ولی در مرگ دو وجود باطنی و ظاهری منطبق می‌شوند و دیگر آنچه باید بشود شده و اختیاری در کار نیست، شخصیت انسان تا وقتی حیات دارد همیشه در حال تغییر و پیشروی به سوی آینده و دگرگونی است. هر لحظه‌ای از حیات، انسان می‌تواند به کلی گذشته خود را انکار کند و طوری از آزادی و اختیار خود استفاده نماید که شخصیت نوینی برای خود برگزیند -

فرد بشر ماشین نیست - انسان "اختیاری" است که در موقعیتی قرار گرفته و هر لحظه از اختیار خود استفاده می‌نماید حتی موقعی که مختار بودن را نیز انکار می‌نماید و فضیلت انسان هم همین است که چون اختیار انتخاب دارد مسئول اعمال خویش است و هر عملی که از او سر بزنند نه فقط خود او بلکه بشریت را نیز تکان می‌دهد. شما با هر یک از تصمیم‌هایی که می‌گیرید در واقع دوباره کلیه‌ی افراد بشر اظهار عقیده می‌نمایید - کسی که ازدواج می‌کند گنجه را اینکه این عمل را در عین آزادی انتخاب نموده و تعهداتی قبول نموده است در عین حال هم اظهار عقیده نموده است که کلیه افراد بشر باید ازدواج نمایند و خانواده تشکیل دهند - همین احساس مسئولیت است که موجب اضطراب و "دلبستگی" است که در واقع غایت وجود انسانی می‌باشد.

در این داستان فلسفی که در صفحات بعد از نظر خوانندگان می‌گذرد همین موضوع مطرح است که "تقریباً" این داستان پس از مرگ دوباره به دنیا می‌آیند و "انعکاس" یعنی آینه‌ی جسم خود را باز می‌یابند به این امید که بتوانند شخصیت دیگری برای خویش بنا نمایند لیکن پس از اینکه "وجود" به آنها مسترد می‌شود مجدداً به دنبال همین شخصیتی که در موقع مرگ تحصیل کرده بودند می‌روند و از آن شخصیت انحراف حاصل نمی‌کنند.

نکته‌ای که باید مورد دقت قرار گیرد این است که داستان فلسفی مانند داستانهای عادی نیست زیرا نویسنده‌ی داستان‌های عادی مشهودات را مورد بحث قرار می‌دهد در حالی که نویسنده‌ی داستان فلسفی می‌خواهد در خلال داستان اصول فلسفی مشخصی را بیان کند و به استمداد هنر نگارش خواننده را وادار به قبول نظرات خود نماید. این است که داستان فلسفی را باید با کمال دقت مورد مطالعه قرار داد و مخصوصاً اصول فلسفی مورد نظر نویسنده را از خلال سطور و کلمات استنباط نمود چه بسا اوقات که جزیی عدم توجه موضوع داستان را به کلی مبهم و بی‌معنی می‌سازد و خواننده را

کسل می‌کند در حالیکه رمان فلسفی را اگر با توجه و دقت مطالعه کنند جذاب‌ترین و گیراترین نوع رمان است.

لازم می‌دانم توضیح ضروری دیگری بدهم و آن موضوع فقر زبان فارسی است که مخصوصاً در این قبیل مقولات فلسفی واجد اصطلاحات و تعبیرات دقیق نمی‌باشد و آن طوری که باید برای وضوح مطلب رسا نیست و از طرفی دیگر لکننت قلم مترجم این سطور هم مزیدی بر علت است پس اگر در حین مطالعه این کتاب خوانندگان به نکات تاریک و مبهمی برخورد نمودند بهتر است قصور را متوجه مترجم بدانند نه نویسنده و ابهام را مولود پیچیدگی اصل فلسفی بدانند نه بطلان آنها.